

به قلم هلموت ریتر  
ایرانشناس نامدار آلمانی  
ترجمهٔ افسانهٔ زیاحی

## فردوسی و شاهنامه

این مقاله را هلموت ریتر، ایرانشناس نامدار آلمانی، در سال ۱۹۴۸ م. (۱۳۲۶ خسی) برای دائرةالمعارف اسلام چاپ استانبول نوشته است. با آنکه بعد از تحقیقات نوادکس و قی زاده دربارهٔ «زندگانی فردوسی» آوردن سخنی نو در این باره ظاهرآ آسان نیست، با اینهمه وقت نظر و قدرت استنباط آن دانشمند بزرگ، و توجهش به مجموع آنچه تا آن تاریخ بخصوصاً در زبانهای خارجی انتشار یافته بوده، و نقد نظرهای و حدیثهای مختلف، و فراهم آوردن خلاصهٔ جامعی از مجموع تحقیقات قبلی ارزش و اعتبار خاصی به این مقاله داده، و جای جای نکات تازه و ارزشمندی را بر سر این مقاله را آورده است. باشد که ترجمه و چاپ این مقاله یک بار دیگر زندگانی داناوی طوس را یکجا مطرح نماید، و تأمل و تعمق در موارد ابهام پژوهشگران را در کشف نکته‌های تازه‌ای باری نماید.

### میسرغ

شاعر ایرانی، سرایندهٔ شاهنامه حماسهٔ ملی ایران، کتیب‌اش ابوالقاسم، و تخلص فردوسی است. اگر هم نامش را منصور، حسن یا احمد؛ و نام پدرش را علی فخرالدین، احمد یا اسحاق روایت کرده‌اند، دربارهٔ این نامها هیچ چیز قطعی معلوم نیست. در اینکه از مردم طوس بود شبهه‌ای نیست. نظامی عروضی، در چهارمقالهٔ خود می‌گوید که: «از دیهسی بود که آن دیه را با او خوانند» و از ناحیت طبرستان است. (یا قیوت در مادهٔ طابیران گوید که طوس عبارت از دو شهر است: طابیران و نوقان). به گفتهٔ عروضی از دیه‌تاران یعنی ملاکان طوس بود. و این را شاهنامه نیز تأیید می‌کند. زیرا شاعر از اینکه سرما و تکرگ کشت و گوسفند را نابود کرده و چیزی برای او باقی نگذاشته است شکایت می‌کند. اگر به شادمانی او از بخشودگی یکسالهٔ مالیاتی نگاه شود معلوم می‌شود که توانگر نبوده است. برای سرودن شاهنامه نیازمند کمک بوده است. در سرگشتش او مسائل بفرنجی هست. نوشته‌های تذکره‌نویسان، مقدمهٔ مشهور شاهنامهٔ بایسنوی، و حتی آنچه عروضی سرقدی، قدیم‌ترین نویسندهٔ داستان زندگی او، آورده است، عبارت از حکایاتی است که تاب نقد علمی ندارد. آنچه هم در شاهنامه آمده خالی از ابهام و تناقض نیست.

میسرغ

در خانمه شاهنامه آمده است که شاعر آن را در ۴۰۰ هجری ، « به ماه سفندارمذ ، روزارد ، ( بیست و پنجم اسفند = ۲۵ فوریه ۱۰۱۰ م . ) به پایان رسانیده ، و خود او به هشتادسالگی نزدیک شده بوده است . نولدکه این تاریخ را با معلومات دیگر سنجیده ، و استدلال کرده است که فردوسی در ۳۲۳ . ه ( ۴۹۳۴ م . ) به دنیا آمده است . ایرانیان این تاریخ را پذیرفته ، و در ۱۹۳۴ م . هزاره تولد فردوسی را جشن گرفتند . در حالی که درباره این تاریخ اندکی باید تأمل شود ، زیرا بیش که مبنای این استدلال است :  
زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار  
در برخی نسخهها چنین است :

زهجرت شده سیمد از روزگار  
چو هشتاد و چار از برش برشمار  
طبق این بیت اخیر شاهنامه در ۳۸۴ پایان یافته است . در ترجمه بنداری هم ، که در ۶۲۰/۶۲۱ شاهنامه را به زبان عربی ترجمه کرده است ، همین تاریخ آمده است . از این گذشته در بعضی نسخهها ذکری هست که شاهنامه در ۲۵ محرم ۳۸۹ خاتمه یافته است \* . در آن سال شاعر از طرف احمد بن محمد بن ابی بکر حاکم اسفهان در خان لنگجان ( شمال اسفهان ) حسن قبول یافته ، و هدایایی گرفته ، و چون در رودخانه ای افتاده به دست پسر او نجات یافته است <sup>۱</sup> .

علاوه بر این در مقدمه جنگهای کیخسرو و افراسیاب (مول ۴۱۸ ، ولسر ۱۲۷۴) می گوید در ۵۸ سالگی از شنیدن اینکه « فریدون بیدار دل زنده شد » یعنی محمود غزنوی به سلطنت رسیده ، تصمیم گرفته است که اثر خود را بدو هدیه کند ، و می گوید وقتی که این ایات را سروده ۶۵/۶۶ سال داشته است .

از یکی از ایات خاتمه کتاب نیز بر می آید که در ۶۵ سالگی در دلنگی بزرگی بوده است . سبکبگین پسر محمود در ۳۸۷ درگذشت ، و پسرش اسماعیل را به جانشینی خود تعیین کرد . در ۳۸۸ محمود برادر را مغلوب کرد . در ۳۸۹ ( ۹۹۹ م . ) خلیفه او را به حکمرانی ممالکی که گشوده بود شناخت ، و به او لقب « امین الدوله داد . محمود در ۳۸۴ از طرف سامانیان به سهسالاری خراسان تعیین و به او لقب « سیف الدوله داده شد .

آنچه را که فردوسی گوید در ۵۸ سالگی خود شنیده است کدام يك از این حادثها است ؟ اگر منظور یکی از سالهای ۳۸۴ ، یا ۳۸۷ ، یا ۳۸۹ باشد ، ایجاب می کند که در سال ۴۰۰ در سنی نزدیک به ۸۰ نبوده بلکه به ترتیب ۷۴ یا ۷۱ یا ۶۸ سال داشته باشد ، و سال تولدش نیز به همین ترتیب تغییر می یابد . معلوم می شود که مسأله سال شماری را بر مبنای معلومات موجود در نسخه های شاهنامه نمی توان حل کرد .

شاهنامه به صورت نهائی به محمود غزنوی هدیه شده است . اما اگر از مقدمه ای که بعدها در آغاز شاهنامه جای گرفته صرف نظر شود ، مذاخح مربوط به محمود از نیمه شاهنامه به بعد دیده می شود . از آن میان در دو مدیحه از این مدیحه ها فردوسی سن و سال خود را ذکر می کند . در مدحی در پایان پادشاهی بهرام پسر شاپور ، به خود « شصت و سه ساله مرد کهن ، خطاب می کند . در آغاز جنگ کیخسرو و افراسیاب از ۶۵ و ۶۶ سالگی خود

۱ اشتباه است . هاشمیه ۲۵ محرم ۶۸۹ تاریخ کتابت نسخه به نام حاکم خان لنگان بوده نمایان  
نظم شاهنامه . رگ : مینوی ، سیمرغ ۴ : ۵۰ .

سخن می‌گوید. بنا بر این بعد از شصتسالگی ساختن شاهنامه را به‌نام محمود آغاز کرده است. آيا پیش از محمود شاهنامه را به‌نام که می‌خواست بسراید؟ از اینکه در بسیار جاها در شاهنامه از درویشی و تنگدستی خود و نداشتن حامی و مشوق شکوه دارد، احساس نیاز او به يك مسدود برمی‌آید. پیش از محمود شهر و دیار فردوسی تحت فرمان سامانیان بود. در عصر سامانیان رغبت شدیدی به روایات ملی ایرانی وجود داشت. حتی از اصول سیاسی سامانیها این بود که انتساب به خاندان ساسانی شرط مشروع بودن سلطنت است. این اصل فکری در شاهنامه هم دیده می‌شود؛ چنانکه برتلس همین نکته را سبب این می‌داند که چرا محمود قدر شاهنامه را نشناخت. محمود چگونه می‌توانست کتابی را پسندد که بیانگر اصل سیاسی خاندان مغلوب بود؟ شایان دقت است که با اینهمه نام هیچ امیر سامانی در شاهنامه نیامده است. گویا اسولا به خیال فردوسی هم نرسیده است که کتاب خود را به‌نام یکی از پادشاهان سامانی هدیه کند. شاید سبب این، انقراض دولت سامانی است که در دوره فردوسی روی داد. در آغاز نظم شاهنامه تصریح می‌کند که: « زمانه سراسر پر از جنگ بود » ( ولرس ص ۹ ) از مقدمه شاهنامه بر می‌آید که در طوس « یکی مهربان دوست » ( که به موجب مقدمه بایسنبری نامش محمد لشکری بوده ) متن مشهور شاهنامه را پیش او آورده، و فردوسی را تشویق کرده است که آن را به شعر بازگوید، و یکی از بزرگان و نامداران به نام ابومنصور محمد در رفع نیازهای مادی او می‌کوشیده، و دریغ که آن جوانمرد در همان روزها از میان رفته است. اما در خاتمه کتاب دو تن را به نامهای علی دیلم و حیی بن قتیب می‌شناید. به نوشته چهارمقاله، شخص اخیر عامل طوس بود و شاعر را از خراج معاف می‌داشت. ( به موجب روایت چهارمقاله و بعضی از نسخه‌های خطی شاهنامه شخصی به‌نام ابودلف نیز در میان بوده است). نظامی عروضی می‌گوید: علی دیلم شاهنامه را در هفت مجلد نوشت، و ابودلف هم راوی شاعر بود. ولی آشکار نیست که کدام يك از این مردان با آغاز نظم شاهنامه یا پایان کار آن ارتباط داشته‌اند.

این را هم نمی‌دانیم که شاهنامه‌ای که در ۳۸۴ پایان یافته ( ویت مأخذ آن را قبلاً آوردیم ) شامل چه بخشهایی از شاهنامه‌ای بوده که امروز در دست داریم ؟

#### یوسف وزلیخا

اگر مثنوی یوسف وزلیخا که به فردوسی نسبت داده شده، حقیقتاً از آن او باشد، شاعر اندکی بعد از آن سال ( ۳۸۴ ) شاید هم به سبب اینکه در ایران حامی و مشوقی نیافته، به عراق رفته باشد، اگر چه این سفر شاعر را در اواخر زندگی او نوشته‌اند، چنین سفری امکان ندارد. تقریباً در مجله کلاه به این نتیجه رسیده است که یوسف وزلیخا در حدود سالهای ۳۸۵/۳۸۶ در عراق سروده شده است. این مثنوی به‌نام ابوعلی اسماعیل الموفق از اطرافیان بهاءالدوله ساخته شده که او در ۳۸۶ در بغداد پس سرکار بود، در ۳۸۷ مورد غضب بهاءالدوله قرار گرفت. بعداً به مدت کوتاهی بخدمت او در آمد، اما در ۳۹۰ بازداشت و در ۳۹۴ کشته شد. اگر این درست باشد، فردوسی که شاهنامه را در ۳۸۴ به پایان رسانیده، يك سال بعد به سفر عراق رفته است.

این قدر هست که بعضی از دانشمندان در انتساب یوسف وزلیخا به فردوسی تردید کرده‌اند. محمود خان شیرانی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۲ در مجله اردو چاپ اورنگ آباد منتشر کرده\*، در اثبات این کوشیده است که شاهنامه و یوسف وزلیخا از طرف دو شاعر، در دو جای مختلف، در دو عصر جداگانه، سروده شده است.<sup>۵</sup>

در واقع، میان شاهنامه و یوسف وزلیخا از نظر سبک و شیوه و فرقه‌های فراوانی هست، ارزش یوسف وزلیخا به پای شاهنامه نمی‌رسد، شیوه داستانی در آن قوی نیست، کسرت و اژمغای تازی در آن در مقایسه با شاهنامه شاید از این باشد که موضوع آن یکی از قصه‌های قرآن است. اما اگر چند بیت از هر یک از این دو کتاب به آواز بلند خوانده شود، احساس می‌شود که در آهنگ درونی فرقی هست.

عبدالعظیم قریب در مقاله‌ای به نام «یوسف وزلیخای منسوب به فردوسی»<sup>۵</sup> از وجود مدیحه‌ای در برخی نسخه‌ها بعنوان «در ستایش پادشاه ابوالقوراس طغان‌شاه محمد» استدلال کرده است که این اثر به وسیله یکی از شاعرانی که در دوره ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵) می‌زیسته و احتمالاً در سالهای ۴۸۴ - ۴۸۵ به نام برادر آن پادشاه طغان‌شاه بن‌ال‌ایرسلان به نظم درآمده است. کلیه دلایلی که در نفي و اثبات انتساب کتاب به فردوسی است، در پایان نامه دکتر عبد الرسول طاهباز زاده خیم‌پور تحت عنوان یوسف وزلیخا در ادبیات ایران و ترک (استانبول ۱۹۴۵) با دقتی زیاد مورد بررسی قرار گرفته است. همانطور که صاحب پایان‌نامه به حق گفته است؛ وجود مدیحه‌ای برای طغان‌شاه در آن مثنوی چیزی را ثابت نمی‌کند. زیرا در مدیحه گفته نشده است که منظومه به نام طغان‌شاه یا به اسم او ساخته شده است. طغان‌شاه گرفتار خشم ملک‌شاه گردیده بود و در زندان می‌زیست. یکی از شاعرانش خواسته هدیه‌ای به او، که یوسف‌وار در کنج زندان بود بدهد، نسخه‌ای از یوسف وزلیخا به دست آورده و مدیحه‌ای به اول آن افزوده و به ممدوح تقدیم کرده است (پایان نامه ص ۵۴)\*\*.

در اینکه مثنوی یوسف وزلیخا در میان سالهای ۳۸۶ - ۳۸۵ سروده شده است شبهه‌ای نیست. گوینده این مثنوی پشیمانی خود را از سرودن ستایش قهرمانان ایران باز می‌گوید، و کسی را از شاعران ایران جز فردوسی نمی‌شناسیم که ستایش قهرمانان قدیم ایران را سروده باشد. پس یا این مثنوی از فردوسی است و در این صورت باید بپذیریم که شاعر بزرگ صاحب دو شیوه بیان است که فرقه‌های فراوان با هم دارند، یا باید قبول کنیم که گوینده یوسف وزلیخا برای اینکه کتابش به فردوسی بسته شود دست به دغل کاری زده است. بعلمت این شبهات، هنگام نوشتن زندگی‌نامه فردوسی عدم اعتقاد به این اثر کلاری معزونی به احتیاط خواهد بود. در هر صورت اینکه فردوسی این اثر را بعد از پایان نظم شاهنامه، و بعد از مضمون محمود شدن، ساخته باشد بی اساس است.

پس از این گفتیم که در بعضی نسخه‌های شاهنامه اشعاری دیده می‌شود که شاهنامه در ۱۵ محرم ۳۸۹ بیابان رسیده و مورد پسند احمد بن محمد بن ابی‌بکر لنجانی والی اصفهان

۵ ترجمه مقاله در شماره‌های ۴۰۳ سمرغ چاپ شده است.

۶۶ شماره آثاری خیم‌پور در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دوم (۱۳۲۸) صفحات ۱۹۱-۲۱۹

چاپ شده است.

قرار گرفته است. اگر این آیات اصیل باشد\* نخستین تدوین شاهنامه قبل از محمود به این شخص تقدیم شده است. اما اسالت این اشعار مورد تردید است. محمود در همان سال به فرمانروایی رسید و گفته بودیم که فردوسی بعد از شنیدن آن تصمیم گرفته است که کتاب خود را به نام او بنظم آورد. اگر سفر فردوسی به اصفهان و عراق مورد تردید است، اما در این هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که شاهنامه از میانه کتاب به بعد به نام محمود شده است زیرا از آغاز شاهنامه که بگذریم در ۱۴ مورد از شاهنامه مدح محمود هست. نه این است که فردوسی شاهنامه را یکبار به صورت کامل برای محمود فرستاده باشد، بلکه آن را بخش بخش فرستاده، و مدایحی که در پایان بعضی بخشها دیده می‌شود، باید همراه بخش ارسال تقدیم شده باشد و اینکه در آغاز داستان خسرو و شیرین شکوه می‌کند که محمود از حسد بدگسوی حتی «تکرد اندرین داستانها نگاه» ثابت می‌کند که کتاب را یکجا تقدیم نکرده است.

امیدی که فردوسی به محمود داشت، بیجوده بود. در هیچ کجای شاهنامه تشکری از محمود نیست یا ذکری از اینکه محمود چیزی بدو بخشیده باشد، یا بینی حاکمی از اینکه علاقهای به اثر شاعر نشان داده باشد. محمود مدح می‌شود و تنها اظهار امید می‌شود که فراوان فراوان پادشاهی خواهد داد.

بمدار اینکه شاهنامه در سال ۴۰۰ کاملاً پایان رسید، فردوسی احتمالاً خود به غزنه رفت و اما چون بازدم به امید خود نرسید، هجوتامه معروف خود را به نام محمود سرود. اگر چه قطعی عروضی می‌گوید که از این منظومه فقط ۶ بیت مانده است، اما آنچه به نام هجوتامه فردوسی شهرت یافته ۱۰۰ بیت است.<sup>۶</sup>

در یکی از بیتها:

کف شاه محمود عالی‌تبار / نماند زنده است و سه اندر چهار

با بیان اینکه دست سلطان عدد ۹۳ را نشان می‌دهد به خست او اشاره دارد. در حساب عقودالاسباع عدد ۹۳ را با بسته بودن دست نشان می‌دهند، بسته بودن دست رمز خست است.<sup>۷</sup> در بیت دیگری می‌گوید سلف سلطان بقدر بهای جسام قفای بیش نبود. عروضی سمرقندی روایت می‌کند که: «در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید، به گرمابه رفت ویر آمد و آن سیم میان حامی و قفای قسم فرمود». شاید هم این قفه از همان بیت در آمده است. در هر صورت شاعر بخششی کمتر از آنچه امید داشت گرفت و دلشکسته شد.

در مورد سبب قدرناشناسی محمود درباره شاهنامه چند حدس زده شده است، در هجوتامه سخن ازین است که محمود او را بدگویی خوانده و نیش داده که زیر پای پیلانش خواهد انداخت، و یاز می‌گوید که سخن بدگویان را شنیده او در نتیجه حتی نگاهی هم به شاهنامه نکرده است، بعید نیست که کسانی در نزد محمود که دشمن شیعیان، خاصه اسماعیلیان، بود، شیعی بودن فردوسی را به میان کشیده و از او بدگویی کرده باشند. همانطور که در بالا گفتیم بر تلس طبیعی می‌دانند که محمود کتابی را که بر پایه اندیشه سیاسی خاندان مغلوب قبلی بنیاد گرفته بود نپسندیده باشد. مزام می‌نویسد که هیچ نمایی نکته‌ای که چنین حدسی را تأیید کند ذکر نکرده است. به عقیده او فردوسی در موقعی نامناسب به غزنه رسیده بوده، میان محمود

و وزیرش ابوالعباس فضل بن احمد اختلافی به وجود آمده بود. و این اختلاف ناشی از آن بود که به علت بی‌کفایتی وزیر سپه زر کافی در خزانه وجود نداشت. در ۴۰۴ احمد بن حسن المیمنندی جانشین فضل شد، او که چند سال قبل از آن نیز اداره کار را بر بدست داشت، دشمن طبیعی فضل و همه کسانی بود که مورد علاقه فضل بودند، و فردوسی نیز جزو آنان بود، اگر این نکته را بیاد آوریم که میسنندی زبان دیوان را که در دوره فضل به فارسی بود به تازی برگرداند، طبیعی است که به آثاری که به زبان فارسی به وجود آمده باشد، رغبتی نشان ندهد، اما این تزلزلها، همه حدس و گمان است.

فردوسی که از رسیدن به آنچه در غزه انتظار داشت دچار نومیدی شده بود، به روایت نظامی عروضی به هرات رفت و نزد اسماعیل وراق پدرازرقی شاعر شش ماه پنهان زیست. سپس به مازندران رفت و خواست که شاهنامه را به نام شهریار باوندی اهدا نماید، شهریار که زیر فرمان محمود بود، توانست این اهدا را بپذیرد و هجوتامه را به ۱۰۰/۰۰۰ درهم خرید و نیاورد کرد و فقط شش بیت از آن باقی ماند.

این روایت نیز پذیرفتنی نیست، این امیر باید شهریار بن دارا بن شروین باشد که در سالهای ۳۵۸ - ۳۹۶ فرمانروایی داشته است، و اگر فردوسی بعد از ۴۰۰ به مازندران رفته بود در آنجا نه شهریار، بلکه پسرش رستم (۴۱۹ - ۳۹۶) را می‌توانست ببیند و اگر این رستم هجوتامه را نیاورد کرده، پس این هجوتامه صد بیبی از کجا در آمد.

عروضی سپس قسه‌هایی را که در سال ۵۱۴ در طوس شنیده است بیان می‌کند. محمود از ارج نهادن به اثر فردوسی پشیمان شد و معادل ۶۰/۰۰۰ دینار نیل برای او فرستاد. اما در لحظه‌ای که این کاروان از يك دروازه طهران داخل می‌شد، جنازه فردوسی از دروازه دیگر، بیرون می‌دفت.

و چون يك واعظ متعصب اجازه نداد جنازه فردوسی را که رافضی بود در گورستان مسلمانان برند، جنازه را بازگرداندند و در باغ خود او در دوزن دروازه به خاک سپردند. دختر بزرگوار شاعر سلفی را که محمود فرستاده بود نپذیرفت و آن مال را صرف تعمیر رباطی کردند. این روایت که اندکی جنبه نمایشی دارد، ارزش تاریخی شهبه‌ناک است. وفات فردوسی را در ۴۱۱ یا ۴۱۶ دانسته‌اند. به گفته عروضی دختری داشته است. يك پسرش وقتی که شاعر ۶۵ یا ۶۷ سال داشته در گذشته بوده است.<sup>۸</sup>

#### محتویات شاهنامه

آنچه از روایات اساطیری و تاریخی ایران به دوره اسلام رسیده بود در شاهنامه گرد آمده است. هیچ ملت دیگری در عالم صاحب چنین حماسه‌ای نیست که همه روایات تاریخی آن ملت را در برداشته باشد. تاریخ ایران را، از پسر نخستین تا یزدگرد سوم، هر آنچه را که ایرانیان می‌دانستند یکجا در سینه خود دارد.

شاهنامه به این دوره‌ها تقسیم می‌شود:

۱) پیشدادیان (۱۵ پادشاه).

۲) کیانیان (۱۰ پادشاه) در پایان این دوره زردشت ظهور می‌کند، و این دوره

با چند نام از هخامنشیان، و چیرگی اسکندر بر ایران پایان می‌پذیرد.

۳) اشکانیان ( از اینان به اختصار بحث می‌شود ) .

۴) ساسانیان ( ۹ پادشاه ) .

تاریخ پادشاهانی که تا دوره زردشت بودند در اوستا موجود بود . پشدادیان در اصل شخصیت‌های اساطیری محض به شمار می‌روند و بعضی از آنها جزو اساطیر مشترک ایران و هند هستند . کیومرث در اوستا نخستین مردی است که آفریده شده و از سوی او هرمزد به مقابله اهریمن فرستاده شده، اما به وسیله اهریمن کشته شده است . به موجب کهن‌ترین اساطیر کیومرث دیوی است که آسمان و زمینها از وجود او آفریده شده‌اند . لقب پشداد « پارادانا » (= پیش آفریده) در اصل خاص هوشنگ بود . هوشنگ و طهمورسب احتمالاً نمودهای نخستین بشر هستند که از اساطیر سکایی گرفته شده‌اند . جمشید « ییما » (= همزاد) هم دیگر نمونه بشر نخستین است که مربوط به روزگاران پیش از جدا شدن هندیها از ایرانیهاست<sup>۱۰</sup> .

فریدون « ثریوتنا » قهرمان اژدها کشی است که در اساطیر هند و ایرانی فراوان دیده می‌شود . ضحاک سورت تحریف‌شده واژه ایرانی « دهاک » (= اژدها) است . نام داستانی کاوه آهنگر که رهبر قیام بر ضد ضحاک بود، از اشتقاق نادرست « درفش کاویانی » به وجود آمده است<sup>۱۱</sup> .

منوچهر « منوچیرا » هم نام یک نمود دیگر بشر نخستین است . گرشاسپ « کرساسپا » در اصل قهرمان اژدها کشی است که به عقیده قدیمی ایرانی از نو زنده خواهد شد و ضحاک بدگسته را خواهد کشت . او از خاندان سام ، و بنابراین پدر بزرگ رستم قهرمان سیستانی است<sup>۱۲</sup> .

در شاهنامه ، و به هر حال در مآخذ شاهنامه ، این عناصر تا اندازه‌ای از صورت اساطیری درآمده و شخصیت انسانی یافته‌اند . بشرهای نخستین اساطیری در اینجا به طور عادی به صورت مردان و پادشاهانی با عمرهای دیرباز در آمده‌اند<sup>۱۳</sup> .

کیانیان ( در اوستا « کی » به صورت « گوی » آمده است ) که در روزگار آنان جنگ‌هایی میان ایرانیان و تورانیان جریان داشته که با مرگ افراسیاب ( فران راسیان ) پایان یافت ، باید سران قبائل ایرانی شرقی باشند . گشتاسپ ( ویستاسپا ) که آئین زردشت را پذیرفت ، و پسر اسفندیار ( سپندیات ) به عقیده هر تفسیر همان هیستاسپ معسروف و داریوش هستند ، ولی بسیاری از دانشمندان این نظریه را رد کرده‌اند<sup>۱۴</sup> . اگر از این دو تن چشم پپوشیم در شاهنامه خبری از روزگار هخامنشی چنین شکست دانا به دست اسکندر نیست . آنچه درباره اسکندر در شاهنامه آمده از داستان اسکندر که در عصر خسرو اول از یونانی به پهلوی ترجمه شده بوده گرفته شده است<sup>۱۵</sup> .

از دوره اشکانیان در چند کلمه سخن رفته است . اما تاریخ ساسانیان با ذکر نام همه پادشاهان به طور منظم بیان شده است . در آن میان حکایات بزرگمهر و وزیر خسرو انوشیروان مشهور است . از دگرسو از بعضی حادثه‌های مهم تاریخ مثلا پیروزی خسرو بر بیزانسیا چنانچه شده است .

### منابع شاهنامه

آنچه از آثار نویسندگان یونانی بر می‌آید ثابت می‌کند که در ایران باستان علاوه بر کتاب اوستا ، حکایات و داستان‌هایی نیز موجود بوده است . مثلا کتزیاس پزشک خصوصی

اردشیر دوم ( قرن چهارم پیش از میلاد ) داستانی درباره جوانی کوروش روایت کرده است ، که در شاهنامه همان داستان درباره اردشیر نخستین پادشاه ساسانی نقل شده است . هرودوت و خارس میثیلی داستان از عشق زریادر پسر هیستاسب و اوداتیس دختر پادشاه ساکها نقل می کنند که همان داستان به صورت زریرنامه‌ای که در قرن پنجم میلادی به زبان پهلوی تحریر شده ، و نیز ماجرای عشق گشتاسب برادر زریرن و دختر قیصر روم نقل شده است\* .  
از دوره ساسانی بعضی حکایات کوچک مشهوری که در شاهنامه آمده ، قبل از آن به صورت کتابهای مستقلی بوده است<sup>۱۵</sup> .

اما مهم ترین منبع شاهنامه تاریخ رسمی دولتی ایران به نام خواتای نامه شامل کلیه روایات تاریخی و اساطیری ایران بوده ، که می دانیم از دوره خسرو اول ( ۵۷۹ - ۵۱۱ ) موجود بوده است . این کتاب آخرین بار ، در دوره یزدگرد سوم ( ۶۳۷ - ۶۳۱ ) به وسیله دهقان دانشور و چند دانشمند دیگر از نو تحریر و تکمیل شده بوده است . غیر از خدای نامه تاریخنامه دیگری محتوی تصاویر پادشاهان ساسانی موجود بوده است ، که در سال ۱۱۷ هجری به نام هشام خلیفه اموی به دست جبلة بن سالم به عربی ترجمه شده بوده است . مسعودی در ۳۰۳ این کتاب را در اصطخر دیده است<sup>۱۶</sup> . به عقیده بارتولد<sup>۱۷</sup> . خداینامه دست کم هشت بار ، گاهی مینا و گاهی با استفاده از برخی منابع دیگر به عربی ترجمه شده است<sup>۱۸</sup> . معروف ترین ترجمهها از آن ابن مقفع بوده و متأسفانه هیچ يك از آنها تا روزگار ما باقی نمانده است . اما در آثار مورخان اسلامی مأخوذاتی از آنها به صورت پراکنده موجود است . در قرن چهارم چند تحریر از خدای نامه به زبان فارسی نوشته شده است . فردوسی قسمتی از داستان رستم را به نقل از مردی به نام سرو که در نزد احمد بن سهل دهقان مرو ( متوفی ۳۰۷ ) می زیسته آورده است<sup>۱۹</sup> . در جای دیگر دهقان چاچ راوی داستان معرفی شده است .

از کسانی که شاهنامه‌های منثور نوشته اند یکی هم ابوالمؤید بلخی است<sup>۲۰</sup> . در تاریخ سیستان اقتباسهایی از گشتاسنامه او موجود است که شاید بخشی از شاهنامه او بوده است . در مقدمه یوسف وزلیخای منظوم آمده است که ابوالمؤید بلخی پیش از فردوسی منظومه‌ای به این نام سروده است . در کتاب البده و التاریخ مقدسی بیخی چند از شاهنامه منظوم مسعودی مروزی باز مانده است<sup>۲۱</sup> .

چون کتاب البده و التاریخ در ۳۳۵ نوشته شده ، معلوم می شود مسعودی پیش از آن تاریخ می زیسته است . در سال ۳۴۶ ابومنصور محمد بن عبد الرزاق عامل طوس به وسیله وزیر خود ابومنصور العمری به چهار تن که نامه‌های آنها ایرانی محض است ، دستور داده که شاهنامه منثوری نوشته اند . از این شاهنامه تنها مقدمه آن باقی است که محمد قزوینی آن را در بیست مقاله چاپ کرده است .

از این شاهنامه نمایی مرغانی در کتاب غرد الخیاض ملوک الفرس ، که به عربی تألیف کرده<sup>۲۲</sup> ، و شاعری به نام ابوعلی محمد بن احمد البلخی که نام او در آثار دالباقیه یزونی

\* این حدس رتیر ، که داستان گشتاسب و کتابون از طریق زریرنامه پهلوی از اسفند یونانی زریادر و دختر شاه ساکها گرفته شده ، در مقاله‌ای از یوس مورد تردید قرار گرفته است . ترجمه مقاله او هم در این نشریه چاپ خواهد شد . سیمرغ



آمده (ص ۹۹) استفاده کرده‌اند. بارتولد<sup>۲۳</sup> ثابت کرده است که این شاعر کسی جز دقیقی معروف نیست. کتیبه دقیقی ابتدا ابوعلی بوده، و بعدها به تقلید نام ابومنصور طوسی کتیبه ابومنصور را برگزیده است. از آنجا که بیرونی از منظومه این شاعر موردی را درباره کیومرث ذکر کرده، چنین بر می‌آید که دقیقی علاوه بر هزار بیت مرفوش که فردوسی در شاهنامه خود جای داده، قسمتهایی را به نظم در آورده بوده است.

فردوسی پس از وفات دقیقی، یا پیش از آن، نظم شاهنامه را آغاز کرده است. فردوسی هم از شاهنامه‌ای که به فرمان عامل طوس و به وسیله ۴ تن گردآوری شده بود، اما از نسخه دیگری که با نسخهٔ ثمالی فرق داشته، استفاده کرده است. اما چون شاهنامه موادی را هم در بر دارد که در شاهنامهٔ ثمالی نیست، معلوم می‌شود که فردوسی مطالبی را از منابع دیگر گرفته است. از این قبیل است: داستانهای یژن و منیژه، رستم ودیو سپید، جنگ رستم و اکوان دیو، رستم و سهراب. . . این داستانها را فردوسی از روایات رایج میان مردم که در خدائنامه نیامده بوده برگرفته است.

شمارهٔ ابیات شاهنامه را خود شاعر ۶۰/۰۰۰ بیت ذکر کرده است. اما در اکثر نسخه‌های خطی ۴۸ تا ۵۲ هزار بیت است<sup>۲۴</sup>. سبک شاهنامه ساده و خالی از زینت‌های بدیعی است. زیبایی آن نه در سبک صنایع بلکه بیشتر در شیوهٔ بیان و تصویر جلوه گس است. از استعمال واژه‌های عربی تا حد امکان پرهیز شده است. با اینهمه تشبیهات تاناکا در آن کم نیست. دربارهٔ استعاراتی که برای تصویر بر آمدن آفتاب بکار رفته پل حرن مقالهٔ جداگانه‌ای نوشته است<sup>۲۵</sup>.

شاهنامهٔ فردوسی چه در ادبیات ایران و چه در ادبیات کشورهای همسایه آن به صورت تنها نمونهٔ تغییر ناپذیر مثنویهای حماسی درآمده است. بحث دربارهٔ مثنویهایی که به تقلید شاهنامه سروده شده فرست دیگری می‌خواهد.

#### ذریه‌ها

- ۱) Ch. Schefer, سفرنامهٔ ناصر خسرو، چاپ پاریس، ۱۸۸۱ م، ص ۲۹۸، ذریه
- ۲) کتوه، سال ۱۹۳۲ م، شماره ۱۰، ص ۱۵، حاشیه ۲، و نیز Massé، ص ۲۹۶ و ۷۰.
- ۳) ابن‌اللاح، جلد ۹، H.F. Améroz، صفحات ۸۰، ۱۱۵، ابوشجاع، ذیل تعاریف

The Eclipse of the Abbasid Caliphate ed. and transl. III,  
Oxford, 1921، فهرست

۴) عبدالقادر سرافرازخان بهادر شیخ

Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the University of Bombay. Bombay, 1935, P. 309.

۵) آموزش و پرورش، سال ۹، شماره ۱۱/۱۲، ص ۱۲-۸۱ و ۱۶-۸۱، تهران، ۱۳۱۸ ش/ ۱۹۳۳ م، رسال ۱۴، شماره ۸، ص ۳۰-۳۹۳، تهران.

٦) عزام ، ص ١١، نولدکه، ص ٣، حاشية ١.

٧) A. Fisher. Islamica, VI. 57.

٨) نولدکه، ص ٣٣، شماره ٣.

٩) A. Christensen, Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens, Archive d'études Orientales, Stockholm, 1977 et 1934, XIV, I...

١٠) Arthur Christensen, Smeden Kawaeh og det gamle Persiske Rigsbanner. Danske Videnskaberne Selskab. Hist.-Fil, II, 7, 1919.

١١) H.S. Nyberge, Le Légende de Keresaspa, Oriental Studies in honour of Dasturji Saheb Cursetji Erachji Pavry, January, 1934, Oxford, P. 336-352.

١٢) A. Christensen, Les gestes des Rois, P. 34...

١٣) A. Christensen, Les Kayanides=Det Kgl. Danske Videnskaberne Selskab, Hist.-Fil Maddedelser, 19, 2, Kobenhavn, 1931.

١٤) A. Christensen, Le Légende du Sage Buzurgmihir, Acta Orientalia, 8, 81, 128.

١٥) A. Christensen, Heltedigtning og Fortaellingslitteratur hos Franerne i oldtiden, Kobenhavn, 1935 (Festskrift ud givet of Kobenhavens Universitet... 26 Sept. 1935.)

A. Ch. Les Gestes des Rois dans les traditions de l'Iran antique, Paris 1916.)

de Goeje P. 106 Kahire, 1937. P. 92 (کتابخانه انبیه،  
Maqoudi, le livre de l'avertissement et de la revision traduction  
par B. Carra de Vaux, Paris 1897, P. 150.)

١٧) Barthold (ZDMG, 1944, 98, P. 139/140).

١٨) درباره اسامی مترجمان خدانامه رجوع شود به:

V. Rosen, K voprosu ob arabskikh Perevodah Huday Name, Vostochniye Zametki, 1895 P. 174...

A. Christensen, les types du premier Homme II, 80...

قزوینی، بیست مقاله، تهران، ١٣١٣، ص ٣٢، به بعد.

Barthold, ZDMG, 98, 144.

١٩) نولدکه، ص ١٨، شاهنامه و لرس، ١٧٢٩/١٧٣٠/٤٠٧٩، ٤١٠٧.

٢٠) بیست مقاله قزوینی، ص ٥، نشرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

٢١) همانجا، ص ٧.

٢٢) Zotenberg, Paris, 1900.

٢٣) ZDMG: 98, 152.

٢٤) نولدکه، ص ٧٣.

٢٥) Die Sonnenaufgänge im Shahname, Orientalische Studien, Theodor Nöldke... ge Widmet, II, Giessen, 1906, P. 1039.